

رزا لوگزامبورگ : سوسیالیسم یا بربریت. برگردان از ناهید جعفرپور

" دولت‌های سرمایه‌داری برای رقابت خویش زنجیره‌ای بی‌پایان از تسلیحات جنگی زمینی، هوایی را برای جنگ‌های خونین از آفریقا تا اروپا بکار گرفته‌اند و هر لحظه آماده برای شعله ور نمودن آتش جنگی جهانی می‌باشند. در تمامی کشورهای سرمایه‌داری سال‌هاست که روح پلید گرسنگی و فقر عمومی هر روز گسترده‌تر می‌گردد....."

این چنین این زن انقلابی در تاریخ اول ماه مه ۱۹۱۳، یک سال قبل از اینکه قدرت‌های بزرگ جنگ جهانی اول را شروع نمایند، به جهان اخطار داد.

جملات آنروزی رزا امروز بعد از ۱۰۰ سال معنی واقعی خویش را نشان می‌دهند: دولت‌های کشورهای صنعتی هزینه‌های سنگین تسلیحاتی متحمل می‌شوند و لشکرهای اشغالگر این دولت‌ها، وحشیانه و خشونت بار عراقی‌ها، افغانی‌ها و سوریه‌ها و... را تحت فشار قرار می‌دهند.

بعد از اینکه سال ۱۹۸۹ اینطور تصور می‌شد که تحولات در اروپای شرقی می‌تواند جهانی صلح‌آمیز و با امنیت ایجاد نماید، دقیقاً از این زمان فقر و جنگ در جهان گسترش یافت. به ویژه از سال ۲۰۰۱ که دولت آمریکا اعلام جنگ با تروریسم را نمود، هر روز انسان‌های بیشتری امنیت‌های زندگی خویش را از دست دادند.

امروز رزا لوگزامبورگ هم اگر زنده بود برای کشته شدن صدها هزار نفر در جنگ‌های اخیر، سران کشورهای قدرتمند را مقصر می‌خواند. بله اگر رزا زنده بود به هیچ قیمتی قبول نمی‌کرد که دولت‌ها و کنسرن‌ها می‌توانند اگر رهبریشان تغییر کند و یا کسانی دیگر در صدر این کنسرن‌ها و دولت‌ها بنشینند، صلح‌آمیز شوند. رزا توضیح می‌دهد که چگونه سرمایه‌داری از روی ناچاری همواره تاثیرات خشونت‌بار دارد. وی همواره برای سرنگونی این سیستم اجتماعی مبارزه نمود زیرا که اعتقاد راسخ داشت که این سیستم دلیل تمامی این تسلیحات، جنگ‌ها، فقر و استثمار است.

برای اثبات این امر وی با ولادیمیر لنین و نیکولای بخارین ایده‌های کارل مارکس را دنبال نمودند. زمانی که مارکس در اواسط قرن ۱۹ تحقیقات خویش را برای چگونگی عملکرد سرمایه‌داری آغاز نمود در آن زمان هنوز سرمایه‌داری توسعه کامل خویش را ننموده بود.

مارکس در سال ۱۸۴۸ در مانیفست حزب کمونیست می‌نویسد: " سرمایه بدنبال شکار تمامی کره زمین روان است و در این راه مرزها را می‌شکند و بازاری جهانی خلق می‌نماید". اما در ابتدا در قرن بیستم بود که شرکتها در کنسرن‌های بزرگ حل شدند و دولت‌های صنعتی برای مستعمره کردن تمامی جهان به مبارزه پرداختند. این توسعه و گسترش را رزا و لنین و بخارین امپریالیسم نامیدند.

رزا در کتابش بنام " انباشتگی سرمایه " نشان می‌دهد که امپریالیسم پیامد سرمایه‌داری است و می‌باید مرتباً در بخش‌های جدید خود را گسترش دهد. دلیل این کار هم این است که نیروهای مولده که از پیش شرط‌های طبیعی، تکنیکی و علمی تولید می‌باشند در سرمایه‌داری خیلی سریع رشد می‌کنند. بدین صورت همواره بیشتر و بیشتر تولید می‌گردد. اما در این پروسه تولید کالای هر چه بیشتر، امکانات مصرف، تقاضای کارگران استثمارشده و شرکتها اکثراً از سرعتی کمتر و یا اصولاً هیچ سرعتی برخوردار نیست. سرمایه‌داری تلاش می‌کند از یک سو هرچه بیشتر خود را به کشورها و مناطق بیشتری گشایند و گسترش دهد و از سوی دیگر این سیستم پهنه خود را هر چه بیشتر بر روی بخش‌های مختلف زندگی انسان‌ها چون مراقبت‌های دوران پیری، بهداشت و سلامتی و آموزش گسترده و این بخش‌ها را به کالا تبدیل می‌نماید و تلاش می‌کند از این بخش‌ها حداکثر منفعت را ببرد.

در این راستا دولت‌ها هم عملکرد خود را با خواست رشد داخلی و خارجی سرمایه‌داری تنظیم می‌نمایند. از این طریق این ریسک همواره وجود خواهد داشت که این دولت‌ها برای اینکه بتوانند امکان گسترش بیشتر سرمایه‌داری کشورشان را فراهم سازند، به عملکردهای جنگی روی آورند. همزمان این گسترش جهانی سرمایه‌داری به گسترش جهانی طبقه کارگر کشیده می‌شود. کارگران بعنوان سربازان جنگ و همچنین کارگران کارخانه‌جات و ادارات و بیکاران حاشیه جامعه در اثر اجبار سرمایه‌داری به گسترش رنج زیاد خواهند برد. از این رو رزا لوگزامبورگ و مارکس و دیگر انقلابیون بر این عقیده بودند که کارگران جهان علاقه و منافع مادی و واقعی برای سرنگونی سرمایه‌داری دارند.

و اما یکسال بعد از آغاز جنگ جهانی اول، رزا نظرات مارکس و انگلس را تأیید نمود. مارکس اعتقاد داشت که سرمایه داری برای انسانها تنها دو امکان را باقی می‌گذارد: "سوسیالیسم یا بربریت"

رزالوگزامبورگ در کتابش می‌نویسد: "بحران سوسیال دمکراسی: " ما امروز دقیقا در همان جایی قرار داریم که چهل سال پیش فریدریش انگلس پیش‌بینی نمود: در مقابل یک انتخاب. در این حالت یا پیروزی امپریالیسم است و فروپاشی هر گونه فرهنگی. در این حالت درست بمانند روم قدیم یک قبرستان بزرگ ایجاد می‌شود و یا پیروزی سوسیالیسم است به این مفهوم که آکسیون‌های آگاهانه مبارزاتی از سوی پرولتاریای بین‌المللی بر علیه امپریالیسم و متدهایش یعنی جنگ‌ها انجام می‌پذیرد. ما هم اکنون در مقابل یک واقعیت تاریخی به مفهوم "یا این یا آن" قرار گرفته‌ایم و همه چیز به تصمیم و آگاهی طبقاتی پرولتاریا بستگی خواهد داشت."

از زمانی که همواره جنگ‌های بیشتر و فقر بیشتری وجود دارد، دانشمندان به تئوری‌های رزالوگزامبورگ استناد می‌کنند و این تئوری‌ها را مجدداً بسط می‌دهند چنانکه آنان به ایده‌های مارکس استناد نمودند. داوید هاروی پروفیسور جغرافیا و مارکسیست برای مثال سرمایه داری کنونی را بعنوان امپریالیسم نوین می‌خواند و به مشاهدات رزا لوگزامبورگ استناد نموده که می‌گوید: سرمایه داری باید خود را از طریق دسترسی به فضاها و رشد و بازارهای جدید همواره گسترش دهد.

این گسترش برای مثال از طریق خصوصی سازی قابل دسترس است. در تمامی جهان دولت‌ها از سال‌های ۷۰ به بعد بخش‌های بزرگی از خدمات اجتماعی کشورهاشان را در اختیار بازارهای جدید سرمایه خصوصی قرار داده اند.

دولت رفاه (برای مثال حق بازنشستگی و یا سلامتی و بهداشت) که بخش بزرگی از طریق مبارزات کارگران بدست آمده است، از سوی کنسرن‌ها فتح گردیده و این کنسرن‌ها به کمک دولت‌ها با هزینه طبقه کارگر در اختیار بازارهای جدید قرار می‌دهند.

به این امپریالیسم جدید در کنار خصوصی سازی و اشکال دیگر سلب زندگی از انسانها، برای مثال اختراعات ژن دستکاری شده بذر زراعی و... اضافه می‌شود. هاروی همچنین از جنگ‌ها بعنوان وسیله ای برای کنترل ذخایر انرژی خاورمیانه و بعنوان مشخصه بارز این امپریالیسم

جدید نام می برد.

میلیون ها عراقی ، افغانی ، فلسطینی، سوریه ای و... در نتیجه بربریت این جنگ ها در زجر و عذابند و از آنجا که جنگ های توسعه طلبانه سرمایه داری بحران و فقر را در سرتاسر جهان گسترش میبخشد، لذا امروز در تمامی جهان تنها این دو امکان وجود دارد یا سوسیالیسم و یا بربریت.

رزا لوگزامبورگ در تمام زندگیش تلاش نمود به انسانها شهادت دهد که در مقابل سرمایه داری کشنده و جنایتکار برخیزند و این سیستم را رد کنند. همچنین این ایده رزالوگزامبورگ را داوید هاروی ماه قبل در یک کنفرانس در لندن مجددا تکرار نمود و گفت: " اگر این مبارزه جهانی بمانند یک مبارزه طبقاتی بنظر میرسد و از حس مبارزه طبقاتی برخوردار است پس در این صورت باید آن را مبارزه طبقاتی بخوانیم. ما باید به مبارزه طبقاتی دامن زنیم".

Linksruck

برگردان : ناهید جعفرپور

با بن بستى که رژیم جمهوری اسلامى دچار آن شده است... از امین بیات

با بن بستى که رژیم جمهوری اسلامى دچار آن شده است

آیا مردم چاره ای جز تغییر کلیت رژیم دارند؟

در عصر سرمایه داری و نفوذ روز افزون سرمایه در کشورهای در حال توسعه یا عقب نگه‌داشته شده، که دولتها و ملتهای کشورهای که بدلائل مختلف مذهبی یا سیاسی یا ضد سرمایه داری و... نمی خواهند زیر پوشش و اوامر آمریکا، غرب و اتحادیه ی اروپا، چین و روسیه بروند، و منافع کشورهای سرمایه داری را به خطر می اندازند، توسط این کشورها و بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، ناتو، مورد تحریم و تهدید نظامی قرار میگیرند.

نمونه بارز آن تحریم ها علیه "اتحاد جماهیر شوروی" سابق بود که منجر به فروپاشی آن کشور گردید. هدف از جهانی سازی سرمایه توسط بانک جهانی اینگونه است که سرمایه، تجارت، باید هم راه با سود آوری و منافع کلان باشد، کشورهای صنعتی امپریالیستی توانسته اند نفوذ بانکی و سرمایه را افزایش دهند که هیچ کشور و دولتی نتواند در مقابل اهداف و زور گوئیهای آمریکا، اروپا مقاومت کند.

در این رابطه است که شرکتهای خصوصی در جهان، سرمایه برای بردن سود بیشتر در مقابل اهداف بانک جهانی سر دو راهی قرار میگیرند، هر کجا سود بیشتر باشد این شرکتها به آنجا میروند، البته زیر پوشش بانک جهانی، و با اجرای اوامر آنها، و در غیر اینصورت مورد تحریم قرار میگیرند و اگر سر پیچی کنند جریمه خواهند شد، و عمل آنها هیچگونه ارتباطی به حقوق بشر و زندگی روزمره مردم در کشورهای فقیر نشین ندارد و مردم اولین قربانیانی هستند که از تحریم ها ضرر روحی و جسمی و مالی خواهند دید، نمونه آنرا در روسیه، عراق، سوریه و... دیده ایم، و از آن جمله میتوان به برقراری تحریم ها علیه جمهوری اسلامی ایران توسط آمریکا اشاره کرد.

متأسفانه در بخش دولتهای "مترقی" چین و روسیه نیز برای اینکه از غافله ی سود آوری عقب نمانند، اقدام به روشی شبیه "بانک جهانی" و "صندوق بین المللی پول" کرده اند که مثلا در مقابل تحریم های آمریکا و اروپا، گسترش تجارت و روابط مالی، خرید و فروش و پرداخت آن با یورو و یا واحد پولی دیگر، اهرم فشار به آمریکا و اروپا بیاورند و با تاسیس "بانک توسعه ی مشترک" چند کشور برای همکاریهای اقتصادی، قرار است "مدیریت اقتصاد جهانی" را در مقابل غرب بدست گیرند، تا از این طریق بتوانند سلطه ی خود را بر اینگونه کشورها گسترش دهند.

کشورهای سرمایه داری از شرایط بد مالی و اقتصادی حاکم بر

کشورهای فقیر سوء استفاده کرده و وام های دراز مدت و با تضمین دولتها ی مربوطه به شرکتهای خصوصی میدهند، وعملا باعث نابودی امکانات اقتصادی اینگونه کشور های وام گیرنده میشوند، دیدیم در عراق بعثت تحریم ها تنها پانصد هزار کودک از بی دارویی جان خود را از دست دادند .

در اینجاست که کشورها ،دولتها وشرکتهای خصوصی را مجبوره بر قراری قوانین ضد انسانی مینمایند ، که دولتهای مربوطه کمترین دخالت در نقش اقتصاد خود نداشته باشند و در دراز مدت موجب تورم -گرانی- تشدید فقر- بیکاری و... میشوند و به استثمار افسار گسیخته ی کارگران- زحمتکشان منجر میگردد و آگاهانه دامن به فساد اداری دولتها میزنند،می بینیم که دستگاه اداری و دولتی ایران در فساد مطلق وچپاول ثروت مردم از هیچ جنایتی ابا ندارند،گرانی- بیکاری - فقر در ایران بیداد میکند.

با دامی که با نرخ بهره بالا زیرپای اقتصاد بانکی ایران قرار دادند نقشه ها و دستورالعمل های"صندوق بین المللی پول" و "بانک جهانی" بود،که دراز مدت نرخ بهره غیر عادی بسیار بالای بانکها را به ورشکستگی کامل کشاند،علت و علل اصلی این بحران بانکی در ایران بود.

در این ارتباط است که تحریمها در ایران اثر گذار و دارای پیامدهای خطر ناک و منفی برای مردم میباشند.

می بینیم در ایران هنوز در آمد ارزی کاهش نیافته ، زیرا هنوز نفت بفروش میرسد، این حوادث ناگوار که در ایران هر روز رخ میدهد، و هراس مردم از روزی است که رژیم نتواند نفت صادر کند یعنی در تاریخ چهار نوامبر و در حال حاضر صادرات نفت 30% کاهش یافته است.

ما امسال شاهد خروج بیش از سی میلیارد دلار سرمایه کشور توسط عوامل رژیم بخارج هستیم و در سال گذشته نیز بالغ بر 58 میلیارد دلار بود، همه این توهمات از این است که دارندگان سرمایه هراسناک از دست دادن سرمایه خود میباشند.

و اما فردا که ایران نتواند نفت بفروشد، پیش بینی میشود که آمریکا و عربستان مدعی اند که کمبود بازار نفت را در بازار جهانی تامین خواهند کرد.

کاهش دادن تعرفه های آمریکا در مقابل پنجاه میلیارد صادرات چین

به آمریکا با کوچکترین گذشت یا معامله - چین از خرید نفت ایران منصرف خواهد شد، چین و روسیه از هم اکنون اعلام کرده اند که خرید نفت از ایران را کاهش خواهند داد، و کشورهای نیز که متحد آنها است از این قاعده پیروی خواهد کرد، البته روسیه معتقد است که افزایش قیمت نفت ناشی از سیاستهای آمریکا در مورد ایران میباشد.

در این ارتباط در خواست موارد 12 گانه وزیر امور خارجه آمریکا از ایران، که عدم حمایت مالی از تروریسم، پیوستن به آن و نداشتن شفافیت مالی است که گلوی رژیم ایران را می فشارد و راهی جز تسلیم برای دولت مردان ایران باقی نگذاشته است. و ایران مجبور شد در مجلس با جنجالی بی سابقه با تصویب لایحه ای به عدم حمایت مالی از تروریسم (لایحه ی الحاق مالی به کنوانسیون کمک به تروریسم) اقدام و آنرا تصویب کند و از سر خود وادارد، که هم زمان با تظاهرات در مجلس و بیرون آن برای سر پوش گذاشتن به نوشیدن یک جام زهر دیگر روبرو شد و حتی تاثیر روی نوسان ارز نیز داشت.

با بن بستى که رژیم جمهوری اسلامی ایران دچار آن شده است، آیا مردم ایران چاره ای جز تغییر رژیم دارند.

و اما گام بعدی رژیم این است که باید دست از حمایت تروریسم در جهان و بخصوص در ایران بردارد، البته تا زمانیکه این رژیم بر سر کار است دست از ترور و خفقان بر نخواهد داشت، همچنانکه می بینیم زندانها پر از معترضین شده و در روز روشن آدم میکشند.

عقب نشینی و تصویب لایحه "عدم حمایت از پولشوئی"، عقب نشینیهای دیگری را بدنبال خواهد داشت، تا رضایت آمریکا - چین و روسیه را بدست بیاورند، اما دنیا امروز تروریسم افسار گسیخته ی جمهوری اسلامی ایران را زیر زره بین گذاشته است و میدانند که پولهای فروش نفت صرف مخارج تروریسم شده و خواهد شد و سازو کار بانکهای ایران هم تغییر نخواهد کرد، بانکها عملاً ورشکسته شده اند، زیرا سپرده مردم را نمیتوانند پرداخت کنند، و در شرایط نفروختن نفت قادر نخواهند شد حقوق کارمندان و حتی پرسنل ارتش و سپاه را به پردازند.

لایحه "الحاق ایران به کنوانسیون مقابله با تامین مالی تروریسم" و تصویب آن در ایران آغاز دوره تازه ای از جنگ و جدال داخلی

دولت است. آیا تصویب (ت-اف-ت) یعنی چهارمین و آخرین لایحه از مجموعه ی (اف-آ-ت-اف) در بحران درون رژیم ایران اثر گذار است؟ آیا اینگونه اتفاقات گذرا است؟ یا در ادامه ی بحران و تحریم ها ما شاهد اینگونه عقب نشینیهای اجباری خواهیم بود.

اساسا ابعاد بحران با بحرانهای که رژیم در گرداب آنها فرو رفته چیزی نیستند که انتظار فرو کش کردن و رهایی و یا حتی تصور کاهش آنها در شرایط فعلی منطقی باشد.

پولشوئی - اتحادیه و یا نهادی بنام (اف- آ - ت- اف) که از 29 کشور تشکیل شده است و مقر آن در نیویورک است ، مقرراتی بین المللی در باره پولشوئی را تدوین کرده که شامل یکسری قوانینی است که افراد و شرکتهای تجاری را موظف میکند که در مورد نحوه ی درآمد و سود به دولتهای خود توضیح بدهند، و از این راه سرمایه هائی که بدست آورده اند از راههای نامشروع مانند قاچاق- رشوه ، برای ورود این سرمایه ها به بازارهای مالی با مشکل روبرو میشوند و در نهایت سلامت نظام مالی و اقتصادی کشور مربوطه را بخطر می اندازند مانند روش و رفتاری که بانکهای ایران دچار آن شده اند و مسئله ی مرکزی این داستان تامین مالی تروریسم بین المللی رژیم جمهوری اسلامی ایران است.

شاهد هستیم که خامنه ای عملا موافق تصویب این لایحه بوده و از طرفی در مقابل مردم میگوید نه، دو دوزه بازی میکند و عملا تسلیم بلا شرط در مقابل آمریکا شده و از طرفی دیگر به تهدید و سرکوب نیروهای داخلی کشتار معترضین اقدام میورزد، بهر صورت اهمیت قضیه خارج شدن از لیست سیاه تروریسم مطرح است، و نه چیز دیگری، زیرا اگر از لیست سیاه خارج نشوند نمیتوانند مبادلات و معاملات مالی و بانکی با سایر کشورها داشته باشند.

از این به بعد عملا و قانونا آمریکا - اتحادیه اروپا اطلاعات مالی و بانکی مربوط به ایران را میتوانند رصد و چک کنند. شفافیت مالی اگر صورت بگیرد دیگر دولت ایران قادر به دور زدن تحریمها نخواهد شد، جلوی قاچاق اسلحه- مواد مخدر و... گرفته خواهد شد و در نهایت سپاه پاسداران باید منحل شود، البته سپاه به تفلهای مذبوهانه ی خود و تهدیدهای داخلی افزایش خواهد داد ولی در نهایت کار سپاه تمام شده است، و وضعیت اقتصادی ایران در دراز مدت نا پایدار و شکننده تر از امروز و منجر به فروپاشی نظام اقتصادی خواهد شد، نظام ولایت فقیه در این شرایط اقدام به "یکان حفاظت از آستان

قدس رضوی" از ترس انحلال سپاه برای جانشینی آن کرده.

سقوط بهای ریال در برابر دلار:

از آنجا که رژیم جمهوری اسلامی ایران با بن بست کامل اقتصادی روبروست، شکی نیست، سقوط ریال و بی ارزش شدن آن در برابر ارزش دلار، در ارتباط با ندانم کاری اقتصادی، بانک مرکزی و دولت میباشد و سقوط دلار در کوتاه مدت با ترفند های بکار برده شده بانک مرکزی و دولت، ظاهری و کوتاه مدت است، و این در حالیست که هنوز تحریم های اصلی که فروش نفت و بسته شدن قفل بانکها باشد فرا نرسیده است و رژیم حجم هزینه هایش از چند سال گذشته نیز چند برابر شده است.

بدیهی است که در یکسال گذشته ارزش ریال در ایران 40% در مقابل ارزشهای خارجی سیرنزولی داشته، حقوق کارمندان - کارگران و کلا حقوق بگیران افزایش که نداشته هیچی پرداخت هم نشده ماهها، در نتیجه قدرت خرید کم شده، علاوه بر کاهش چهل در صدی قدرت خرید حقوق بگیران، سبب ایجاد نا امنی در جامعه میشود که شده، و بیم آن میرود که متخصصین از ایران خارج شوند که شده اند، و همچنین سبب مشکلات نقدینگی و توقف و تعطیلی کارخانجات خواهد شد که شده، و در نهایت عدم ثبات اقتصادی و نوسانات ارز تاثیر مستقیم بر صنعت-کسب و کار بیشتر از این خواهد گذاشت.

مسئله عاجل و فوری مالی و پولی کشور در شرایط بحران ارزی، نظام را در شرایطی قرار خواهد داد که باید نقدینگی کلان که از میزان تولید ملی بالاتر رفته، مانند بازار ارز- طلا که موجب شده نظام را از ثبات انداخته باشد، و باید جلوی افزایش نقدینگی گرفته شود، که دولت نمیتواند این کار را بکند و بر عکس هر روز به حجم افزایش نقدینگی بجای کم شدن، اضافه میشود.

دریافت وامهای بدون وثیقه عوامل رژیم از بانکها، هر روز حجم بدهی این افراد به بانکها و به بانک مرکزی افزوده میشود، یعنی توقف نقدینگی و کم شدن آن غیر ممکن شده است.

راهی که باقی مانده، و با این بازیها که قیمت دلار از 4 هزاربه بالای 15 هزاررسیده، پرداخت وامهای بدهکارو بر گرداندن آنها به بانکها میباشد، که این هم غیر ممکن است زیرا دزدان مسلمان پولها را برداشته و فرار کرده اند.

راه دیگر پس انداز کنندگان در بانکهای عملا ورشکسته شده که باید اعلان ورشکستگی کنند یا در آینده مجبورند اینکار را بکنند، تا پول مردم را رسماً نه پردازند، یعنی پس اندازها عملاً توسط عمال رژیم دزدیده شده با کمک دولت و رهبرنظام، از طرفی عرضه کننده بزرگ دولت است یعنی ارز از فروش نفت بوجود می آید که در اختیار دولت قرا میگیرد، و صادرات غیر نفتی ایران که حدود 50 میلیارد دلار بر آورد شده است و بخارج فروش میشود تا تامین ارزی دولت باشد اما پولش به ایران بر نمیگرددو توسط بانکهای اتحادیه اروپا متوقف میشوند، دولت مزورانه از این پولها استفاده نامشروع میکند و وقتی ارز بالا رفت آنرا اگر بتواند بر میگرداند که استفاده بیشتر ببرد یا بجای پول کالا وارد میکند و گران میفروشد.

نوسانات دلار، خرید و فروش آن عملاً نظام اسلامی را پریشان و بهم ریخته است، تر فند های جمهوری اسلامی، جمع آوری دلار های مردم که در خانه دارند، به مردم بالای ده هزار تومان میفروشد و چهار هزارو دویست میخرند، خود این عمل یک دزدی از جیب مردم است که رژیم رسماً و عملاً دارد در روز روشن ثروت مردم را می بلعد. دلار اگر ارزان شد، عملاً باید در مقابل آن قیمت اجناس هم بهمان نسبت ارزان و پائین بیاید تا وضع مردم بهتر اگر نشود بد تر نگردد، که عملاً اینطور نیست.

از آنجا که هنوز دلار معتبر ترین ارز بین المللی است در حال حاضر و به این سادگی حذف شدنی از مبادلات بین المللی نیست، حتی چین و روسیه و هند هم قادر نخواهند شد در مقابل دلار کاری اساسی و معتبر انجام دهند.

با فروش طلاهای ایران چه در داخل و چه در خارج رژیم قصد جمع آوری دلارهای مردم را دارد، یعنی به طلاهای ایران توسط دلان دولتی، سپاه چوب حراج زده شده است.

با چپاول ثروت مردم، و مشکل کردن هر بیشتر شرایط زندگی در سراسر کشور، ثروت را به عراق- سوریه- لبنان و آفریقا میبرند و به بذل و بخشش مشغولاند، و بعنوان کمک های انسان دوستانه در سوریه به ساختن بیمارستان - ساختمان سازی مشغولند یعنی خدمات رایگان به عربهای خودی، میدهند.

بهر حال رژیم دو راه بیشتر برایش باقی نمانده است یا تسلیم کامل

یا جنگ، که از قراین چنین بر میآید که برای نجات خود و رژیم از در تسلیم در مقابل خواسته های زور گویانه آمریکا و اروپا در آمده، فعلا نجات خارجی را می بیند، غافل ازاینکه قدرت و نیروی محرکه ی سرنگونی جامعه در ایران است، زیرا کنترل بحران در ایران توسط جمهوری اسلامی غیر ممکن شده است، در چنین شرایطی است که اوضاع اجتماعی به شدت به هم ریخته را نمیشود بسادگی کنترل کرد.

اعتصابات رانندگان، کامیون داران و آثار و عواقب این اعتراضات بتدریج در امور کشور و در زندگی مردم تاثیر مستقیم خواهد گذاشت و در نتیجه خشم و نفرت مردم نیست به دستگاه هیئت حاکمه را بیشتر خواهد کرد، و اقشار مختلف و نا راضی جامعه را در برابر کلیت رژیم قرار خواهد داد، بازاریان در تهران و شهرستانها دیر یا زود به موج نا راضیان و اعتصابات خواهند پیوست، کارگران - بیکاران - جوانان باید به اعتصاب سراسری به پیوندند، و عرصه را به رژیم اسلامی تنگ تر و در نهایت از آن بگذرند. راه نجات تنها بدست خود مردم ایران است و چشم امید به بیگانگان داشتن کشاندن مردم به سراب است. 1.11.2018

Bayat.a@freenet.de

<https://www.facebook.com/amin.bayat9>

مردم باید یک کاری بکنند! چه ب ایند کرد؟ از علی صدارت

در تب رسیدن نرخ ارز، از حدود سه-چهار هزار تومان، در آن مدت بسیار کوتاه، به حدود بیش از بیست هزار تومان، با هموطن عزیزانی در ایران صحبتی داشتم. بازهم فقیرتر شدن مردم ایران، به قول شاعر، دلم را دوزخی سازد و دو چشمم را کند جیحون. هموطنان ما، مردمی که در وطنی میزیند که روی اقیانوسهای نفت و گاز شناورند، و بی نهایت انرژی تجدید شونده در اختیار دارند، و نیروهای محرکه در دسترس با ابعادی عظیم، از جمله و بخصوص جوانان ایرانی، برایشان

مهیا است. صحبت پراحساس و پردرد این عزیز، با این جمله به مکثی طولانی رسید: «...وضعیت هرروزه بسیار وحشتناک‌تر می‌شود، و هیچ چاره‌ای نیست مگر اینکه مردم یک کاری بکنند» سکوت منتظرانه من به این جمله وی انجامید که «البته بقیه هم همین را می‌گویند ولی هیچکس نمی‌پرسد که این مردم چه کسانی هستند... و من و هیچکس دیگری نمی‌گوییم که من هم جزئی از این مردم هستم!! و چرا کاری انجام نمیدهیم!؟»

برای گذاری خوشنتردا از استبدادهای شاه و شیخ، و هرگونه استبداد دیگری، یک حداقل لازمی از ما مردم باید (باید!) در [ساختن سرنوشت](#) مشارکت نماییم. این باید، یک دستور نیست که نویسنده به خواننده این مقاله می‌دهد، یک پیشنهاد است. برای اینکه از گرسنگی نمیرید، باید (باید!) غذا را بجوید و باید لقمه را قورت دهید!!

ولی اگر هر کسی صبر کند تا ببیند که دیگری چه می‌کند و چه خواهند کرد، و منتظر بماند که دیگران این حداقل لازم را بسازند، سرنوشت بدی که ما در چند دهه اخیر گرفتار آن هستیم، خودبخود به یک سرنوشت خوب مبدل نخواهد شد. رانت‌خواران و ویژه‌خوارانی که لاینقطع به تجاوزها به [حقوق](#) ما مشغول هستند، خودبخود و از روی شفقت! و مهربانی! کنار نخواهند رفت که هیچ، حتی اصلاح و متحول هم نخواهند شد. کجا بروند از اینجا بهتر!

هرچه تعداد مشارکت‌کنندگان در ساختن سرنوشت خوب بیشتر بشود، گذار خوشنتردا تر و رسیدن به سرنوشت بهتر، سریعتر خواهد شد.

ما می‌خواهیم از استبداد گذر کنیم و به دموکراسی برسیم. از دید دموکراسی، سیاست، به معنی مشارکت شهروندان در ساختن سرنوشت و تدبیر امور است. از دید استبداد، سیاست، به معنای حفظ منافع شخصی و حزبی و گروهی و... است، و با توجه به این واقعیت به عنوان یک پیش‌فرض، برای مردم سرنوشت دلخواه قدرت را ساختن است.

مشارکت شهروندان در ساختن سرنوشت و تدبیر امور، بدون عمل به حقوق ممکن نیست، و [حق](#) خودانحیتگی و استقلال و آزادی، از اهم این حقوق هستند. حقوقی که تعطیلی‌بردار نیستند! حقوقی که تقدم و تاخیرپذیر نیستند! حقوقی که غیرگزینشی و بدون تبعیض و همه‌کسانی و همه‌مکانی و همه‌زمانی هستند.

پندار قدرت‌مکان، نمی‌تواند کم‌کم به آن فرد نقشی بیشتر از میت در دست غسال را بدهد، چرا که برای خود و سایر مردم، نقشی قائل نیست

و با اصرار دانستن قدرت، تمام نقش را متعلق به قدرت می‌داند. خود را آهوی لنگی میدانند و در پنجه‌های شیر شکاری می‌بینند.

به غیر از خود ما مردم، هیچ فرد دیگری و یا تشکیلات و حزبی و یا دولت و سامانه سیاسی نخواهد توانست کلیه معضلات جامعه را، بدون مشارکت مردم در ساختن سرنوشت خود، حل کند. اگر کسی یا گروهی چنین وعده‌هایی می‌دهند، قطعاً دروغ می‌گویند (دروغ به دیگران و در بهترین وجه، حتی دروغ به خود) و قطعاً و حتماً، و چه بخواهند و یا حتی اگر واقعاً و از ته دل هم نخواهند، لاجرم استبداد دیگری را بر ما حاکم خواهند کرد. دروغهای پهلوی (دروازه‌های تمدن بزرگ،...، جلوگیری از ایرانستان شدن،...) و دروغهای خمینی و خامنه‌ای (اسلام ناب محمدی،...، جنگ در سوریه برای جلوگیری از حمله به کرمانشاه و همدان، در حالی که حمله به اهواز و انهم در رژه قوای نظامی-انتظامی و نمایش اقتدار رژیم اتفاق افتاد)

هرچه یک فرد و یا تشکیلات و حزبی و یا یک سامانه سیاسی مردم‌سالارتر باشد (از جمله):

۱- تعداد وعده‌هایش برای مردم کمتر خواهد بود. وعده‌ها به شکلی که قول بدهد او بجای مردم، در آینده، سرنوشت بهتری به ارمغان بیاورد، و البته آن آینده‌ای که هیچ‌وقت به آن نمی‌توان رسید! وعده‌هایی چون: رشد و بهشت و تمدن بزرگ و تمامیت ارضی و آزادی و استقلال و جلوگیری از جنگ داخلی و جلوگیری از تجزیه ایران و... را بیاورد)

۲- امکان رشد را برای تعداد هرچه بیشتر مردم مهیا می‌کند، و رشد را عمل به حق و احقاق هر حقی از همه حقوق هر فردی در هر زمانی و در هر مکانی معنی می‌کند و به جای وعده و وعید، میزان دسترسی به امکانات رشد (=گسترش عرفان و آگاهی‌ها به حق و حقوق و تسهیل و فراهم آوردن شرایط و امکانات برای عمل به حقوق و احقاق حقوق) را برای هرچه بیشتر مردم فراهم می‌کند

۳- شرایط را برای مشارکت مردمی در ساختن سرنوشتی همیشه خوب و خوبتر، پیوسته هرچه فراهم‌تر می‌کند.

۴- آگاه شدن و آگاه کردن مردم را حقی از حقوق می‌داند و در احقاق آنها، شرایط را هرچه بیشتر تسهیل و امکانات را هرچه بیشتر مهیا و قابل دسترسی می‌کند و مردم را هم به این مهم، می‌خواند. انتخابی و پاسخگو بودن متصدیان رسانه‌هایی که بودجه آنها توسط دولت تهیه

می‌شود، بخصوص برای کشوری مانند ایران، قدمی عظیم است برای گذاری خشونت‌زدا از استبداد، و استقرار و استمرار [مردم‌سالاری](#) و پیشبرد آن به نقطه‌ای غیرقابل بازگشت.

۵- و شاید از همه مهمتر، هرچه یک فرد و یا تشکیلات و حزبی و یا یک سامانه سیاسی مردم‌سالارتر باشد، دارای اعتماد به نفس فردی و اعتماد به نفس جمعی و اعتماد به نفس ملی بیشتری است، و در نتیجه آن دست‌گذاری به سوی این و یا آن قدرت دراز نمی‌کند، و با عزت نفس و استقلال، تمرین در فراهم کردن امکانات روی پای خود ایستادن را می‌کند.

تضمین برای گذار خشونت‌زدا به [مردم‌سالاری](#) و محقق شدن سرنوشت بهتر را نباید از افراد و از تشکیلات و از دولت طلب کرد، بلکه باید از خود طلب کنیم و به تشکیلات و دولت، تحمیل کنیم.

اگر با راحت‌طلبی و عافیت‌طلبی، بپذیریم که وظیفه پیدا شدن سرنوشت بهتر را باید بر عهده فردی یا تشکیلاتی و یا دولتی بگذاریم، مسلماً به سرنوشتهای بد و بدتری خواهیم رسید و خودمان به دست خویش، از آن افراد و تشکیلات و دولت، مستبدانی خواهیم ساخت و خودمان با دست خویش، به آنها مشروعیت خواهیم داد که بر ما حاکم باشند و سرنوشت بد و بدتری را نصیب ما کنند.

کمترین کاری که یک شهروند باید بکند، نظارت در کار دولت است و اینکار، از یک طرف به مدد انتخابی شدن مسئولان رسانه‌های همگانی، و متصدیان آنرا، مستقیماً به مردم پاسخگو کردن است که واقعیتی پایدار پیدا می‌کند. و از طرف دیگر امکانات و تسهیلات لازم برای فعالیت مستقل و آزاد و حقوق‌مند رسانه‌های مردمی را فراهم نمودن است که قدرت از نظارت مردم راه فراری پیدا نمی‌کند که بتواند به تجاوزهای خود به حقوق، ادامه دهد.

یک فرد مستبد و یا یک تشکیلات و حزب و یا دولت و سامانه سیاسی استبدادی، مردم را هرچه منفعل‌تر می‌خواهد و تمام تلاش خود را می‌کند که مردم جرات چون و چرا کردن در سرنوشت خود نکنند، در حالیکه یک فرد مردم‌سالار و یک هسته حقوق‌مدار و یا یک تشکیلات و حزب و یا دولت و سامانه سیاسی حقوق‌مند، مردم را هرچه فعال‌تر می‌خواهد و اگر موفق نشود که مشارکتهای مردمی را پیوسته فرگیرتر کند و زمینه‌ای آنرا هرچه مهیاتر کند، قطعاً یا سقوط خواهد کرد و یا خود کم‌کم از حقوق‌مداری دور، و خود به استبداد دیگری مبدل خواهد شد.

در انفعال ماندن و منتظر دیگران شدن و صبر کردن تا بقیه مردم چه بکنند، تعطیلی گرفتن از زندگی است، مرخصی از زنده بودن است. برای مشارکت در ساختن سرنوشت خویش، نمیتوان به دنبال یک شغل نیمه وقت بگردیم! و به همین ترتیب، نباید به دستگاه مغزشویی قدرتمداران و دیکتاتورها اجازه دهیم که به ما دیکته کنند که زمان از انفعال بیرون آمدن، چه زمانهایی میتواند باشد: تظاهرات و راهپیماییهای قدرت فرموده، ... دهه فجر، ... شرکت در «انتخابات»، ...

زنده ماندن یک شغل تمام وقت است! به محض ترک این شغل، مرگ به سراغمان می‌آید! با ادامه انفعال و با هر یک روزی که این رژیم بیشتر در قدرت بماند، حیات ملی ما بیشتر در خطر مرگ قرار می‌گیرد. شهروندی یک شغل تمام وقت است! ولی نه به این معنا که کار و زندگی معمولی و حتی ورزش و استراحت و تفریح باید بکلی فراموش شود. بلکه برعکس، این در استبدادهاست که انواع کار و زندگی معمولی و حتی ورزش و استراحت و تفریح، به تدریج محدود و کم‌کم فراموش میشوند. آیا سرنوشت ما در استبداد به غیر از این بوده است؟

برای برپایی و پویایی و پیشبرد مردم‌سالاری، نه شما و نه من و هیچکدام از همه شهروندان نباید از مشارکت در ساختن سرنوشت خود دمی بیاساییم و این امر حیاتی را به دیگری و دیگران بسپاریم، و یا به فردا وانهم. اگر برآستی خواهان مردم‌سالاری هستیم، شما و من و هر کدام از همه ما باید به عنوان یک موجود نسبی و فعال، به سهم خود و به نوبه خود، در ساختن سرنوشتی خوب و خوب‌تر، فعال شویم و کاری انجام دهیم، هرچقدر هم آن کار در ظاهر به نظر بسیار کوچک بیاید. نباید پرسید که آخر چه کاری از دست من ساخته است. نباید منتظر شد که دیگری و دیگران برای ما ابتکار و خلاقیت کنند! نباید منتظر شویم که ببینیم چه کسی به سوال «چه باید کرد» به جای ما چه پاسخی خواهد داد. برای رسیدن به مقصدی، هرچقدر هم آن مقصد دور به نظر برسد، باید قدم برداشت. در این راه، اولین قدم همیشه سخت‌ترین قدمها است.

راه رسیدن به مردم‌سالاری، از قدم اول شروع میشود، این قدم را خود ما مردم باید برداریم، قدمی که هیچکس نمیتواند آنرا برای ما بردارد. تا دیر نشده، همه ما، به سهم خود و به نوبه خود، باید در راه مردم‌سالاری قدم بگذاریم، و به سهم خود و به نوبه خود به راه ساختن سرنوشت خوب و خوب‌تر، پای بنهیم.

تو پای به راه در نه و هیچ مپرس-خود راه بگویدت که چون باید رفت!

مبارزه ایرانیان داخل و خارج کشور مکمل یکدیگرند - احد قربانی دهناری

سرکوب غیرانسانی جنبش مردم ایران از فرادی به قدرت رسیدن روحانیون، قتل عام مبارزان از سوی حکومت و بی‌تفاوتی مردم به این قتل‌عام‌ها، مهاجرتی ناخواسته را به میلیون‌ها مبارز ایرانی تحمیل کرده است.

بی‌کفایتی و بی‌مهری دست اندرکاران و عدم امکان کار و پژوهش برای جوانان با استعداد ما، مهاجرتی ناخواسته را به میلیون‌ها نخبگان ایرانی تحمیل کرده است. در نتیجه در خارج کشور، بیش از پنج تا شش میلیون نفر ایرانی زندگی می‌کنند که هفت درصد جمعیت کل کشور را شامل می‌شوند (۱) و سالانه بیش از ۱۵۰ هزار نخبه علمی از کشور خارج می‌شوند و به این جمع می‌پیوندند (۲).

جمهوری اسلامی آنچه در توان داشت برای نابودی مبارزان ایران بکار گرفت. از قتل عام زندانیانی که محکوم‌تشان تمام شده بود تا قتل‌های زنجیره‌ای، تا ترور زنده یادان پروانه اسکندری و داریوش فروهر، محمد مختاری، محمدجعفر پوینده، عبدالرحمان قاسملو، شاپور بختیار، سروش کتیبه، عبدالرحمان برومند، کاظم رجوی، شهریار شفیق، علی‌اکبر طباطبایی، بیژن فاضلی، فریدون فرخزاد، صدیق کمانگر، رضا مظلومان، غلامعلی اویسی، عبدالله قادری‌آذر، صادق شرفکندی، همایون اردلان، فتاح عبدلی، نوری دهکردی و صدها تن دیگر.

علاوه بر مبارزان سیاسی، اندیشمندان، هنرمندان و متخصصان ایران، حتی آنها که فعالیت سیاسی ندارند سخت از نظام تبعیض‌آمیز و تنگ‌نظر

به ستوه آمده و کشور را ترک کرده‌اند.

در ایران هیچ امکان فعالیت سیاسی، اجتماعی، هنری و ادبی برای احزاب، شخصیت‌های سیاسی، تشکلهای مدنی و هنرمندان وجود ندارد. هر صدای انتقادی و اصلاح‌خواهانه با قساوت باورنکردنی سرکوب می‌شود.

به طور تاریخی به علت خفقان و عدم امکان مبارزه در داخل ایران، مبارزات خارج از کشور، هم در جنبش مشروطیت و هم دوران انقلاب بهمن سهم اساسی در اطلاع‌رسانی، افشاگری، آموزش، بسیج و پیروزی انقلاب داشته است. (حتی خمینی در خارج کشور با استفاده از تریبون دموکراسی غرب دروغ‌ها و وعده‌های سیاسی و اجتماعی بی‌اساس خود را به مردم ایران می‌رساند.)

از یک سو مبارزه در داخل ایران بی‌نهایت دشوار است. از سوی دیگر بیش از شش میلیون تحصیل کرده و مبارز مجهز به تجربه کار، تحصیل و مبارزه سیاسی در دموکراسی کشورهای مختلف در خارج بسر می‌برند. این سرمایه‌های عظیم و پشتیبان تاثیرگذار مبارزه مردم ایران است. حرکت همگام این نیرو قادر به زدن ضربه اساسی به حکومت استبداد دینی در ایران است، در افشا و انزوای رژیم می‌تواند نقش اساسی و هم در امیدوار کردن مردم به بند کشیده ما اثر بی بدیل دارد.

با مبارزه ایرانیان خارج از کشور و همگامی و همکاری آنها با مبارزان داخل کشور، عده زیادی مخالفت می‌کنند و یا آنرا کم اهمیت جلوه می‌دهند. مخالفت و برجسبزی جمهوری اسلامی قابل درک است، ولی آنچه قابل درک نیست کم بها دادن برخی فعالان اپوزیسیون به مبارزه ایرانیان خارج از کشور است. هر چند گاه با شعارهایی چون مردم داخل سرنوشت ایران را تعیین می‌کنند و یا آنها که خارج گود هستند و ... سعی در ناامید کردن و بی‌ثمر نشان دادن مبارزه فعالان خارج از کشور دارند.

شکی نیست که مبارزه مردم در داخل تعیین‌کننده‌ترین عامل پیروزی مردم ماست. اما مبارزه بیش از شش میلیون ایرانی مبارز، متخصص و اندیشمند خارج از کشور را نباید کم بها داد. این شش میلیون ایرانی مبارز، متخصص و مجهز به تجربه دموکراسی، رواداری، فعالیت اقتصادی، اجتماعی، علمی، فنی و تکنولوژیک غرب سرمایه‌ای کلان و کمک جدی به جنبش آزادخواهی ایران هستند.

باید از آزادی و امکانات ارتباط و مبارزه در خارج کشور برای تقویت جنبش آزادخواهی ایران حداکثر بهره را برد. به انتقادات و

اطهار نظرات دلسرد کننده به مبارزه خارج از کشور اعتنائی نکنید. با همه توان در راه تمرین رواداری، دموکراسی و کثرت‌گرایی بکوشیم و در افشا و انزوای داخلی و بین‌المللی هرچه بیشتر حکومت دینی جمهوری اسلامی و اتحاد مردم در مبارزه علیه حکومت بکوشیم.

میدان نبرد سیاست ایران پیچیده و بغرنج است. اصلی‌ترین و بنیادی‌ترین عامل تعیین کننده سیاست ایران، یعنی مردم از یک سو امکان تشکل و جهت دادن سمت ضربه خود را ندارند و از سوی دیگر با مدرنترین وسایل ارتباط جمعی با عقب افتاده ترین و خرافی‌ترین اندیشه‌های قرون وسطائی، شبانه روز بمباران می شوند. در میدان مبارزه سیاسی ایران، با رهبری دروغگو و بی اصول، گندم نمای جو فروش، بسیاری از افراد، شخصیت‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی اشتباه کردند و همزمان درس‌های بزرگ آموختند. برای اتحاد بزرگ باید ملاک حال افراد، شخصیت‌ها و احزاب و سازمان‌ها باشد، نه تنها اشتباهات گذشته. «گر حکم شود که مست گیرند - در شهر هر آنکه هست گیرند.»

جنبش بزرگ مردم ایران باید با عفو عمومی و خودداری از انتقام و پایبندی به گفتگو و آشتی ملی از یک سو سرشت خشونت‌پرهیز خود را ثابت کند و از سوی دیگر ریزش طرفداران رژیم و بریدن از حاکمیت را تسهیل کند.

با ترسیم چارچوب اصول آینده ایرانی که می‌خواهیم، چون جدائی دین و دولت و کثرت‌گرایی، چون مبارزه خشونت‌پرهیز، چون پایبندی به رعایت حقوق بشر، توقف اعدام‌ها، همزیستی مسالمت آمیز با کشورهای همسایه و جهان و . . . جنبش را آگاه و منسجم کنیم و اتحاد بین مبارزه داخل و خارج را تقویت کنیم.

مبارزه داخل و خارج مکمل یکدیگرند. هر کدام امکاناتی دارند که دیگری ندارد. با اتحاد بزرگ مبارزان داخل و خارج، به مردم دربند ایران امید و شور و شوق مبارزه ببخشیم. گروه‌ها مختلف اپوزیسیون با همکاری باهم از یک سو همگامی در ساختن فردای ایران ویران شده را تمرین می کنند و از یک سو دیگر مردم را به حصول اتحاد بزرگ علیه جمهوری اسلامی امیدوار می‌کنند.

مبارزه داخل و خارج مکمل یکدیگرند. اتحاد بزرگ و همگامی ما، انضباط و ثبات جامعه ایران را در دوران گذار از جمهوری اسلامی به حکومت مردم تضمین می کند.

(۱) آمار اداره امور ایرانیان خارج از کشور وزارت امور خارجه

(۲) آمار وزارت علوم

۱۰ آبان ماه ۱۳۹۷

احد قربانی دهناری

گوتنبرگ، سوئد

ahad.ghorbani@gmail.com

<http://ahad-ghorbani.com>

<http://telegram.me/ahaddehnari>

<https://t.me/AhadGhorbaniDehnari>

<http://www.facebook.com/ahad.ghorbani.dehari>

Abstract

The duties of Iranians abroad in the difficult conditions of the Iranian people's struggles today

There is an attempt to neglect the importance of the struggles .of Iranians abroad against Islamic Republic of Iran

The struggle Iranian inside and outside of the country is the complement of each other. One has possibilities that other has not. With the great unity of the combatants inside and outside .of country, give hope and enthusiasm

Ahad Ghorbani Dehnari

November 2018 1

Gothenburg, Sweden

نامه سرگشاده به "لیندسی گراهام" از فرهنگ قاسمی

اصولاً اداره کردن کشورها دارای معضلات و پیچیدگی‌های زیادی می‌باشد، این پیچیدگی‌ها آن موقع افزایش پیدا می‌کنند و خطرناک می‌شوند که زمامداران از خرد و فرهنگ کافی برخوردار نباشند. مدتی است که با توجه به وضعیت دولت مداران و زمامداران در غالب کشورهای جهان این سوال برایم مطرح می‌باشد که در دولت مداری و کشورداری اگر زمامداران بی‌خرد باشند بیشتر بر جامعه بشری زیان وارد می‌کنند یا اگر بی‌فرهنگ باشند؟

متأسفانه این روزها شمار افراد کم‌یا بی‌فرهنگ که از تاریخ و تمدن بشریت اطلاع کافی ندارند و تنها ویژگی آنها انباشتن ثروت از طریق چپاول مردمان و ملت‌هاست، که با اتکا به ابزار تبلیغاتی و لابیگری به قدرت رسیده‌اند و مقامات رسمی و دولتی کسب کرده‌اند، بیش از پیش گسترش پیدا کرده است.

از بی‌خردی و بی‌فرهنگی زمامداران و کارگزاران جمهوری اسلامی ایران که شهره آفاق است اگر بگذریم! افرادی مانند دونالد ترامپ، ولادیمیر پوتین، رجب اردغان، محمد بن سلمان، نتانیاهو و... کم نیستند که یا از خرد کافی برخوردار نمی‌باشد و یا در مرز دیوانگی و جنون به سر می‌برند و کماکان حکومت‌های فاشیستی خود را بطور مستقیم یا غیرمستقیم بر مردمان اعمال می‌کنند.

این قدرت مداران که گویی از مبانی ابتدایی تاریخ بشری بهره‌ای نبرده‌اند و تمدن بشری را نمی‌شناسند، تمام ابزار تبلیغات جهانی را در اختیار دارند و با استفاده از آنان کوشش می‌کنند آنچه را که در تاریخ به وقوع پیوسته و در آن به ثبت رسیده است را یا به شکلی که خودشان میخواهند جلوه‌گر سازند یا به طور کلی آن را تغییر داده و به عنوان یک کالای تبلیغاتی به خورد مردم جهان بدهند. اما نمی‌دانند که تغییر دادن تاریخ کار ساده‌ای نیست و همه این تبلیغات عاری از حقیقت، در طول تاریخ بشری بالاخره فاش شده‌اند و فاشخواهند شد. زیرا این خلف واقعیت اگر امکان می‌داشت دیکتاتور

هایی مانند هیتلر و استالین و خمینی توانسته بودند تا به امروز آن را دگرگون کرده و به دلخواه خود تغییر بدهند. خوشبختانه می‌بینیم که علیرغم همه ی کوشش‌ها، هر روز حقایق تازه‌ای از تاریخ کشف می‌شوند و پیشرفتهای علمی تا درجه‌ای جلو می‌روند که حتی تاریخ و فلسفه و فرهنگ یونانی که زمانی ادعای قدمت و اصالت تراز اول را می‌کرد، توسط حکما و پژوهشگران برجسته و بی‌طرف جهان، زیر علامت سوال می‌رود و فلسفه و فرهنگ و تمدن بین‌النهرین و پارس برتری خود را در پیشرفت بشریت به ثبت می‌رساند. همینطور امکان دارد در این فراروند در اثر پیشرفت‌های علمی در سال‌های آینده تمدن‌های تازه‌ای پیدا شوند که تمدن پارس و چین و مصر و یونان را نیز مورد سوال قرار دهند.

با این مقدمه قصد دارم در این نامه سرگشاده سخنان رهبر جمهوری خواه سنای آمریکا را در مورد ایران به نقد بکشم و مورد تجسس قرار دهم. این شخص "لیندسی گراهام" سناتور آمریکایی است که اخیراً به ایران و به ایرانیان اهانت کرد.

کسانی مانند وی و برخی دیگر از زمامداران کشورهای جهان که گویی ایران را تنها با جمهوری اسلامی شناخته‌اند و تاریخ‌نخوانده‌اند و تمدن‌ها و فرهنگ‌ها را نمی‌شناسند هر از گاهی به خود اجازه می‌دهند به بهانه‌ای ایرانیان و فرهنگ بزرگ ایرانی را تحقیر کنند.

بی‌شک رفتار ایرانیانی که در دشمنی به حق با جمهوری اسلامی، اما به ناحق و از روی فرصت‌طلبی و ناراستی کارگزار و دست به دامن آمریکا شده‌اند و در انتظار دخالت آمریکا در ایران هستند و به طور آشکار از مقامات آمریکایی تغذیه می‌شوند در برابر سخن بی‌ربط و بی‌حساب و تحقیرآمیز این آقای سناتور عکس‌العملی از خود نشان ندادند تا مبادا موجب شان قطع شود. انتظاری هم از آنان نمی‌توان داشت. خوب است اینان به خود آیند و کمی شرم کنند و بیش از این خفت و ذلت برای خود و ملت ایران نخرند. سخن حکیم فردوسی را به یاد آورند که گفت: «تفو بر تو ای چرخ گردون تفو».

حال روی سخن من مستقیم به این آقای سناتور است.

آقای سناتور، تمدن پارس، که متعلق به تمام مردمانی می‌باشد در آن زندگی کرده‌اند و می‌کنند، بر اساس اسناد و مدارک تاریخی چنان با ارزش بوده و بر چنان منطقی از فرهنگ و آموزه‌های انسانی استوار است که انسانیت نمی‌تواند از کنار آن و از کشفیات ارزشمندی که

قوم بزرگ ایرانی از خود در جهان به جای گذارده است به راحتی بگذرد.

آقای سناتور، ناسیونالیسم کور آمریکایی یا ناسیونالیسم و فاشیسم هر قدرت دیگر، نمی تواند خدمات ایرانیان در گذشته و حال و بدون تردید در آینده را نادیده بگیرد. درست است که جمهوری اسلامی با اقدامات ضد بشری خود برگ زشتی را در تاریخ ایران باز کرد که بی تردید این برگ به همت و به دست مردمان ایران بسته خواهد شد. اما این برگ زشت دلیلی نمی تواند باشد که شما به عنوان سناتور آمریکایی روز سه شنبه ۱۶ اکتبر ۲۰۱۸ در مصاحبه با فاکس نیوز بگوید "وحشتناک خواهد بود اگر تست ADN نشان دهد که او دارای پیشینه ایرانی است".

آقای سناتور شما باید بدانید، که اگر اجداد شما از اروپا به امریکا سفر کرده باشند می تواند این امکان وجود داشته باشد که ADN شما ایرانی باشد. زیرا ایرانیان در بسیاری از نقاط جهان اثر گذار بوده اند و بسیاری از تاریخ نگاران بر این عقیده هستند که منزلت ها و دانش های اداری و نظامی و انسانی جهان امروز با تاثیر پذیری از اندیشه های امپراتوری های ایرانی به ویژه هخامنشیان از طریق اسکندر و جانشینان او به روم باستان انتقال پیدا کرده است.

آقای سناتور، بدانید از حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح تا سالهای ۵۰۰ میلادی امپراطوری های بزرگ ایران، از سرزمین های ایران بر بخش بزرگی از مناطق خاوری حکمرانی میکردند. یعنی حدود هزار سال دو قدرت بزرگ ایران و روم برای تسخیر سرزمین ها باهم در کشمکش های جنگی بودند. در آن دوران، تسخیر پارس، برای هر قدرت امتیاز بزرگی محسوب می شد. رومیان نیز همواره این سودا را در سر داشتند، اما وقتی در ۵۴ سال قبل از میلاد مسیح، کراسوس قصد تسخیر پارس را کرد، حریف ایرانیان نشد. در این جنگ شکست خورد و ارتش روم نابود گردید. این به عنوان یکی از بدترین و اسفناک ترین فاجعه های امپراتوری روم در تاریخ ثبت شده است. در اثر این جنگ پارسیان بر روم تسلط یافتند و برتری نظامی آنان تا جایی پیش رفت که در امور داخلی روم دخالت مستقیم می کردند.

آقای سناتور همینطور بدانید که وقتی مارک آنتوان Marc Antoine، ژنرال و مرد سیاسی مشهور رومی، برای مبارزه علیه پارتیان وارد عمل شد او نیز در این جنگ شکست خورد و ۳۵,۰۰۰ از مردان خود را به شکلی فاجعه آمیز از دست داد. امپراتوری روم که، در بیشتر مناطق

جهان آن روز موفق شده بود نه تنها حریف پارسیان نشد و به دلیل حیثیتی و شکست های پی در پی، دیگر از برخورد با ایرانیان خودداری کرد.

آقای سناتور، وقتی در یونان تبعیض طبقاتی وجود داشت در ایران اصول انسانیت و برابری ترویج پیدا کرده بود. وقتی یونانیان در هر جنگ که پیروز میشدند می کشتند و آتش میزدند، ایرانیان می بخشیدند و آزادی می دادند و خرابی ها را آباد می کردند. برابری و احترام به حقوق و قانون، که در فرهنگ ما رواج داشت را اشاعه می دادند.

آقای سناتور، اگر تاریخ را بخوانید خواهید فهمید که ما ایرانیان صاحب قانون حمورابی که شامل ۲۸۲ ماده بود و نخستین سند شناخته شده قانون دولت شهرها است، هستیم که در آن یک فرمانروا به طور عمومی یک مجموعه کامل از قوانین را به ملت خود اعلان میکند. این قانون در سه هزار سال پیش بر روی یک ستون سنگی حک شده و در یک مکان عمومی قرار داده شده بود، تا همه بتوانند آن را ببینند. قانون حمورابی بر خلاف قوانین اکدی، به زبان بابلی آن زمان نوشته شده بود تا هر فرد باسواد در شهر بتواند آن را بخواند.

آقای سناتور، آموزه های زرتشت، آموزگار بزرگ ایرانی، مورد تجسس و تقدیر دانشمندان و پژوهشگران و فلاسفه بزرگ جهان قرار گرفته است. دلم میخواهد در اینجا از قول فیلسوف بزرگ آلمانی فریدریش نیچه که علاقه بسیاری به زرتشت و آموزه های او داشت بگویم، خوبست است «ابر انسان» باشید، نه زبرانسان و از بیهوده گویی در باره ایرانیان پرهیز کنید. فریدریش نیچه راه تبدیل شدن به ابر انسان را نه از غلبه بر دیگران و مقهور ساختن آنان، که از راه چیرگی بر خویشان می داند. او اضافه می کند؛ انسان به راستی نیرومند، هرگز درد و رنج نمی آفریند، بلکه او با تاز از زرتشت آموزگار (نه پیامبر) می گوید، ابر انسان چنان از نیرو و فرزاندگی لبریز می شود، که آن را با سخاوت، به دیگران پیشکش می کند.

آقای سناتور، زرتشت می افزاید این پیشکش کردن، حاصل بی نیازی شخصی اوست، نه ترحم که خود نوعی تحقیر محسوب می گردد. از نظر زرتشت ابر انسان، قدرشناس زندگی است، کسی است که به سرنوشتش عشق می ورزد، کسی است که به زندگی میگوید آری .

آقای سناتور، این کوروش پادشاه ایرانی بود که با چنین اندیشه های ناب و جهانشمولی یهودیان را از اسارت «نبوکادنزار» شاه بابل آزاد

کرد و به آنها اجازه داد دوباره معبد اورشلیم را بسازند. خوبست باز بدانید که حتی بن گوریون این مدارای کوروش را ستایش کرد.

آقای سناتور، بروید و استوانه کورش را پیدا کنید و بخوانید خواهید دید که این کوروش بود که نخستین منشور حقوق بشر را به دنیا ارائه کرد، اگر به قانون اساسی کشور خود آمریکا نگاه کنید خواهید دید که بنیانگذاران کشور شما در تدوین آن از آموزه های ایران باستان بهره مند شده اند.

آقای سناتور، در خاتمه لازم می دانم گوشزد کنم، به اطراف خود نگاهی بیندازید، در هر زمینه ایرانیان در رده های بالای علوم، صنایع، آموزش و تحقیقات حضور دارند و در ساختن آینده جهان فعالند، ایران و ایرانی را که ریشه در انسان و انسانیت دارد انکار نمی توان کرد. چنانچه بخواهم در این نوشته کوتاه به علوم دقیقه و کشفیات ایرانیان پردازم با آوردن نام و کارهای ابو علی سینا و رازی و خیام و نصیرالدین طوسی ... بی تردید آرامش فکری شما را مخدوش خواهم کرد. اما فقط یک نکته دیگر را خوبست بدانید که قرن ها قبل از کپرنیک، ابوریحان بیرونی ریاضی دان و منجم ایرانی می نویسد که بوسعید سجر اسطرلابی ساخته که مبنای آن حرکت زمین بدور خورشید بود.

آقای سناتور، با توجه به ملاحظات بالا اگر اتفاقاً ADN شما ایرانی بوده باشد یا نبوده باشد به فرهنگ ایرانی نه اعتباری اضافه می شود و نه اعتباری از آن کاسته می گردد، اما شما در هر صورت راهی ندارید که بدان مفتخر باشید. راستی با کودتای مرداد 1332 و مصدق چه خواهید کرد؟ همینطور علاقمندم به سوالی که در مقدمه و پارگراف نخست این نوشته مطرح کردم پاسخ بدهید.

فرهنگ قاسمی

لائسیته یا آزادی از دین از منوچهر تقوی بیات

لائسیته را می توانیم دین ناباوری بنامیم یعنی باور نداشتن به موهوماتی بیرون از این جهانی که در آن زندگی می کنیم. بی دینی، بی خدایی، کفر، خدانشناسی، زندقه، شرک، ارتداد، الحاد و... را می توان برابر با لائسیته دانست. در دو هزار سال گذشته در کشور ما نیز مانند بسیاری از کشورهای جهان، آنچه را که امروز لائسیته یعنی دین ناباوری؛ بی دینی و یا دوری از خرافات می نامیم، نشیب و فرازهای بسیاری داشته است. در این کشاکش بسیاری از مردمان ساده و همچنین فرهیختگان میهن ما، جان خود را در این راه از دست داده اند و یا کارهایی به جا ماندنی از خود به یادگار گذارده اند.

فرهنگ لغت فرانسه ربرت می نویسد: لائسیته از واژه ی لاتینی laici و Laicus به دست آمده که به معنای کسی است که در دیر یا کلیسا کارهای خدماتی غیرمذهبی انجام می دهد. آنچه غیردینی است لائیک است. واژه ی لائیک (غیر مذهبی) در سال ۱۸۷۱ به زبان فرانسه وارد شده است. امروز لائسیته به معنای غیردینی و به معنای جدایی دین از ساختار جامعه ی مدنی و دولت است. به گواهی استوانه ی کورش از دیرباز ایرانیان همه ی خدایان جهان و باور به آن خدایان را گرامی می داشته اند. جنگ میان پیروان خدای یگانه از روزی آغاز شد که دین خدای یگانه ابداع و آفریده شد و مفهوم بی دینی نیز در مبارزه ی با دین پدید آمد. تاریخ پیدایش خدای یگانه و پیام آورانش از پیدایش خاندان های پادشاهی و بناهای تاریخی تمدن ها در جهان کوتاه تر است. عیسای ناصری خود نیز از قربانیان جنگ بین پیروان خدای یگانه به شمار می رود.

تلاش و مبارزه ی پی گیر و خونین آزادگان جهان، لائسیته یا جدایی دین از حکومت را به ارمغان آورده است. پیروان دین ها و مذهب های گوناگون در درازای روزگار، هر روز به بهانه ای و با برجسی خون آزادگان را بر زمین ریخته اند. فریبکاران در برخورد با آزادگان، آن ها را جادوگر، بت پرست، زندیق، بی دین، کافر، ملحد، مرتد، دشمن خدا، رند، قلندر و از این دست نامیده اند و آن ها را با کمک و همراهی توده های ناآگاه، "منصوروار" سنگسار کرده و به دار آویخته اند. لغت نامه ی دهخدا درباره ی رند می نویسد: " منکری که انکار او از امور شرعیه از زیرکی باشد نه از جهل. (غیاث

الغات). هوشمند. باهوش. هوشیار...". همه ی شوربختی های مردم از دین باوری است. دین مردمان را از اراده ی خودشان تهی می سازد و از آن ها می خواهد تا بود و نبود خود را به نیروی واهی و دروغین بسپارند.

در ایران تا پیش از پیدایش زرتشت، آریایی ها به نیروی مردمی خود و نمادها و نیروی های هستی باور داشتند. مهر و ماه و باد و باران و دیگر نیروهای طبیعت را ستایش می کردند. هرکس و هرگروه از مردمان در پرستش خدایان خود آزاد بودند. کورش پس از پیروزی و گرفتن بابل در منشور خود فرمان می دهد که همه ی مردمان در پرستش خدایان خود آزاد هستند. او مردوخ خدای بزرگ بابل را نیز گرامی می دارد.

در فرمانی که کوروش داده است بر روی استوانه ی گلی می خوانیم: «... از بند رهایشان کردم و به بدبختی های آنان پایان بخشیدم. فرمان دادم که همه ی مردم در پرستش خدای خود، آزاد باشند و آنان را نیازارند. فرمان دادم که هیچ کس اهالی شهر را از هستی ساقط نکند. مردوخ از کردار نیک من، خشنود شد. او بر من، کوروش، که ستایشگر او هستم، بر پسر من «کمبوجیه» و همچنین بر همه ی سپاهیان من، برکت و مهربانی اش را ارزانی داشت...»

در آن روزگار خدایان ایرانیان نیروهای سودمند طبیعت بودند. هر کدام از این خدایان بنا بر تأثیری که بر طبیعت پیرامون و زندگی داشت، مورد پرستش واقع می شد. آسمان و خورشید در میان خدایان جایگاه ویژه ای داشت. ماه و ستارگان، باد (وایو)، نسیم (گواته)، آزرخش (ایندر)، زمین (سپندارمذ) و ... خدایان آریایی ها بودند.

آریاییان بر این باور بودند که باید با خدایان بد در طبیعت جنگید و بر آنان غلبه کرد و نخستین وظیفه ی خدایان سودمند طبیعت یاری کردن انسان در این پیکار است. آن ها در برابر خدایان خوار و ناچیز نبودند بلکه با آنان در بهتر ساختن جهان کمک می کردند.

با آمدن زرتشت، باور به خدای یکتا؛ یعنی اهورمزدا، جنگ بین یکتا پرستان و پیروان خدایان گوناگون آغاز شد. در شاهنامه می خوانیم که به فرمان گشتاسب، اسفندیار برای کشتن بت پرستان شمشیر را به کمر می بندد و به نام "به دینی" خون مردمان بسیاری را به خاک می ریزد. اما رستم به فرمان او گردن نمی نهد. اسفندیار دین زرتشت و اهورمزدا را نمایندگی می کند و جهادگر است. فردوسی و رستم از

مردم اند نه از مردم فریبان، متون زرتشتی اسفندیار را مقدس دانسته اند اما رستم این اسفندیار مقدس را از چشمش که جهان بینی اوست با تیرگز می زند و می کشد.

از این روزگار است که تاریخ ایران از خون بت پرستان رنگین و پرستیدن خدایان سودمند و هرآنچه زمینی است زشت می شود. موبدان زرتشتی با کمک پادشاهان مردمان را به بهانه ی بت پرستی شان می کشند. پس از بت پرستان، مانوی ها، مزدکی ها، زندیق ها و کافر ها را می کشند. این کشتار هنوز هم هر روز به بهانه ای انجام می پذیرد.

موبدان زرتشتی و رهبران مذهبی در دستگاه رهبری کشور جای مغان و دانایان را می گیرند و هر روز دسیسه ای برای مردمان بی گناه برپا می کنند. تنها کشاورزان و پیشه وران و مردمان کوچه و بازار نیستند که هر روز به بهانه ای کشته می شوند بلکه در این ستمکاری ها، بزرگانی نیز به همین بهانه ها شمع آجین و کشته شده اند.

نخستین زندیق بزرگ در تاریخ ایران مانی بود. مانی در سال ۲۷۴ میلادی به فرمان بهرام اول دستگیر، زندانی و کشته شد. خود آگاهی و خرد مهمترین ویژگی کیش مانی بود. جهان شناسی او با اساطیر درآمیخته بود وساختار پیچیده و ژرفی داشت. آموزه های او برپایه ی اخترشناسی و دانشهای دیگر بود.

پس از مانی، مزدک و مزدکیان را از دم تیغ می گذرانند. مزدک از روحانیون زرتشتی بود. او بر پایه ی آموزه های مانی در باب آفرینش و جهان دیگر، به باورهای ویژه ای دست یافته بود. وی به دو اصل نور و ظلمت و رهایی نهایی نور باور داشت و می گفت انسان باید از علایق دنیوی بپرهیزد تا هرچه بیشتر به رهایی نور از بند تاریکی یاری برساند. اما وی به خلاف مانی، ازدواج را می پسندید و داشتن یک همسر را کافی می دانست. مزدکیان همچنین گیاهخوار بودند و باور داشتند که با کردار نیکو و بدون انجام نیایش ها و دستورهای دینی می توانند رستگار شوند. کشتار بزرگ مزدکیان در آخر سال ۵۲۸ یا اوایل سال ۵۲۹ میلادی رخ داد. خود مزدک را وارونه تیرباران کردند. اندیشه ی مزدک پس از وی، قرن ها همچنان پنهانی دوام داشت و انتشار می یافت.

پس از یورش تازیان به ایران همراه با بانگ الله اکبر، برای جهادگران مسلمان، کشتن ایرانیان راهی بسیار نزدیک به بهشت بود.

ایرانیانی که اسلام را نمی پذیرفتند به دست مسلمانان کشته می شدند، دارایی ها و باغ ها و کشتزارهایشان را به زور می ستاندند و زنان و کودکانشان را در بازارهای برده فروشی می فروختند. بیشتر کسانی که به بهانه های گوناگون کشته می شدند مردمانی درستکار، فرهیخته و ایران دوست بودند.

نخستین ایرانی که تاب ستم تازیان را نیاورد و در سال ۲۳ هجری، عمر، خلیفه ی مسلمانان را با خنجر کشت ابولوء لوء فیروز بود. به آفرید، ابو مسلم و راوندیان در سده ی یکم و دوم هجری در خراسان سر به شورش برداشتند. بهزادان، پسر ونداد که ابومسلم نامیده می شود در خراسان شورش کرد و سپس بغداد را گرفت. بهزادان (ابومسلم) در سال ۱۳۱ هجری برابر با ۷۵۱ میلادی به دست دومین خلیفه عباسی کشته شد. ابومسلم و یارانش پیراهن سیاه برتن می کردند و سیاه جامگان نامیده می شدند.

ابن مقفع یا روزبه پسر دادویه، دانشمند و مترجم بزرگ ایرانی را چون اندیشه های ایرانی و دانشوران داشت، در سال ۱۴۲ هجری در تنور انداختند و سوزاندند.

جنبش سپیدجامگان در ادامه ی جنبش بهزادان (ابو مسلم)، برای خونخواهی وی در سال ۱۶۱ هجری به رهبری هاشم ابن حکیم ملقب به مُقَنَدَّعَ رَخ دَاد. مُقَنَدَّعَ (مُقَنَدَّعَ رَخ دَاد) به معنای چهره پوشیده و یا کسی است که کلاه خُود بر سر نهاده است. مقنع توانست با استفاده از شعبده بازی، علم ریاضی و انعکاس نور صورتی از ماه بسازد که از چاه بالا می آمد و به ماه نخشب یا ماه مقنع معروف شد، بیشتر هواداران وی در نخشب، سغد و بخارا بودند. هواداران مقنع به سپید جامگان معروف گشتند.

بابک خرم دین، رهبر اصلی مبارزان ایرانی خرمی است که بعد از مرگ بهزادان (ابومسلم) بر خلافت عباسیان شوریدند. جنبش خرم دینان از جنبش های مهم اجتماعی مذهبی پس از اسلام است. آغازگر جنبش خرمی ها، جاویدان پور شهرک در پایان سده دوم ۱۹۲-۲۰۱ بود. پس از جاویدان، بابک خرم دین، پسر

مرداس رهبری آن جنبش را بدست گرفت. او بیش از ۲۲ سال در آذربایجان با دستگاه خلافت جنگید، سرانجام او را با فریبکاری دستگیر کرده و به گونه ای ددمنشانه، در سال ۲۲۳ هجری قمری، در بغداد کشتند.

ابن ندیم در الفهرست نیز مزدکی بودن خرمدینان را تأیید می‌کند و می‌نویسد: «خرمدینان که به سرخ جامگان شهرت دارند از پیروان مزدک هستند و در آذربایجان، ری، ارمنستان، دیلم، همدان و دینور (مرکز ولایت شرقی کردستان آن روزی) پراکنده‌اند.»

جنبش سرخ جامگان کم و بیش به جنبش سپیدجامگان مانند بود. جنبش سرخ علّامان به رهبری مازیار بن قارن در یک برهه از زمان در خاور و باختر ایران با بابکیان هم عصر بود. دو سال پس از شکست بابک، مازیار بن قارن نیز گرفتار آمد و او را در زیر تازیانه کشتند. خلیفه جسد مازیار را هم در کنار پیکر خشکیده^۱ هم رزمش بابک به دار آویخت.

حمدان قرمط بنیان‌گذار قرمطیان در سال‌های ۲۵۰-۲۷۰ هجری با صدهزار سپاهی در برابر خلیفه می‌جنگید. حمدان از علی بن محمد زنگی - یار می‌خواهد تا با او همکاری کند اما از او پاسخ موافق نمی‌گیرد. انقلاب سازمان یافته‌ی بردگان به رهبری علی بن محمد رازی؛ زنگی - یار (صاحب الزنج) که به زنگی یاران شهرت یافت، تا سال ۲۷۰ هجری قمری دوام آورد و یک دولت نیز در جنوب باختری ایران تشکیل داد.

در قرن سوم هجری همچنان افکار و عقاید مادی و الحادی رواج داشته است اما باید گفت که ابن راوندی نویسنده‌ی کتاب "فضیحه المعتزله" در نشر الحاد و زندقه بیش از هر کس تلاش کرده است. او نخست از معتزله بود، سپس شیعه شد و پس از ملاقات با ابوعیسا وراق از اسلام روی گردان شد. او به قدیم بودن ماده معتقد بود و حکمت و رحمت خداوند و بعثت و رسالت پیامبران را انکار می‌کرده است. او دانشمندی است که گفت: بدن ما در تمام دوره‌ی زندگی، از دشمنانی احاطه شده که قصد دارند ما را از بین ببرند، اما در داخل بدن ما عناصری بوجود می‌آیند که آن دشمنان را دفع می‌کنند و نمی‌گذارند که آن‌ها بر ما چیره شوند. مسعودی و حمدالله مستوفی نوشته‌اند که او بیش از صد کتاب نوشته است. اما گویا کوربینان کتاب‌های او را سوزانده‌اند.

فارابی در قرن سوم و چهارم کتاب‌های فراوانی درباره‌ی دانش‌های گوناگون مانند ریاضی، منطق، علوم طبیعی، موسیقی و شرح و تفسیر بر آثار ارسطو نوشت و دانشمندان به او لقب معلم ثانی داده‌اند.

اِخْوَانُ الصِّفَا و خُلَاةُ الوَفَا، جمعیت سری و دانشوران بود که در سده‌ی چهارم قمری در بصره و بغداد پدید آمد. آن‌ها دانشنامه‌هایی

به نام رسائل اخوان الصفا نوشتند. هدف این گروه تبلیغ و اشاعه ی صلح و صفا بین مردمان و رفع اختلاف فکری و مذهبی از طریق گسترش حکومت خرد و آمیختن مذهب با فلسفه و ایجاد گونه ای آرمان شهر بود.

از اخوان الصفا در قرن چهارم ۵۴ عدد رساله به زبان عربی برجای مانده است. ۱۴ رساله در ریاضی، ۱۷ رساله در طبیعی، ۱۰ رساله در معرفت النفس (روانشناسی)، ۱۱ رساله درباره ی نوامیس و اخلاق و یک رساله ی پیشگفتار و یک رساله به عنوان چکیده ی مندرجات است. نویسندگان، نام و هویت خود را پنهان نگه می داشته‌اند و تاریخ دقیق پدید آمدن اثر نیز نامعلوم است (احتمالاً حدود نیمهٔ دوم سدهٔ ۱۰ میلادی برابر با سده ی چهارم هجری است).

حسین بن منصور حلاج اندیشمند ایرانی را نیز در سال ۳۰۹ هجری در بغداد به جرم کفرگویی به دار آویختند. به گفته ی حافظ شیرازی، "جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد."

محمد بن طاهر بن بهرام سیستانی معروف به منطقی پس از فارابی و پیش از ابن سینا به دنیا آمده و در قرن چهارم می زیسته است. او نیز از فیلسوفان مادی است که با عقاید دینی از راه فلسفه به مبارزه پرداخته و پیرو عرفانی عقلی بوده است.

ابوالقاسم فردوسی طوسی (۳۲۹-۴۱۱ قمری) در توس خراسان، زاده شده است. او فیلسوف (حکیم) و سراینده شاهنامه ی فردوسی، بزرگ ترین سرایندهٔ پارسی‌گو و استاد همه ی سراینندگان پس از خویش است. فردوسی را حکیم سخن و حکیم توس نیز گفته اند. برخی او را بزرگ ترین حماسه سرا دانسته اند، او نه تنها حماسه سرا بلکه فیلسوفی است که بیش از هزار سال فرهنگ پارسی و ایرانی را زنده نگه داشته است. داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه گواه آن است که این فیلسوف بزرگ، گرایش به دینی نداشته است.

ابوعلی سینا، (مشهور به ابن سینا و پور سینا) (زاده ی ۳۷۰ در بخارا و در گذشته در ۴۲۸ هجری قمری در همدان، پزشک، ریاضی دان، فیلسوف و... روشن است کسانی مانند فارابی و پورسینا که به فلسفه، ریاضی و به دانش های گوناگون می پرداختند از خرافه و کج اندیشی دور می شدند.

عُمَرُ خَیْطَم نیشابوری در سال ۴۴۰ هجری قمری در نیشابور زاده شده و در سال ۵۳۶ هجری قمری در نیشابور در گذشته است. بهترین و

رساترین اندیشه در لائسته را او چنین بیان می کند:

می خوردن و شاد بودن آیین منست

فارغ بودن ز کفر و دین دین منست

عین القضاة همدانی از دانشمندی است که در سی و سه سال زندگی کوتاه خود در جهان دانش به پایه ی بلندی دست یافته است او را می توان از شاگردان حکیم عمر خیام نیز به شمار آورد. عین القضاة را به دلیل عقاید فلسفی و ایران دوستانه اش به حکم دارالخلافه ی بغداد در ۵۲۵ هجری در همدان به دارآویختند.

شهاب‌الدین سهروردی در سال ۵۴۹ هجری قمری در دهکده ی سهرورد در زنجان متولد شد. وی تحصیلات مقدماتی شامل حکمت، منطق و اصول فقه را در مراغه فراگرفت. سفرهای فراوانی در ایران و ترکیه انجام داد. به خواهش ملک ظاهر فرزند صلاح الدین ایوبی در حلب ساکن شد. او سپس در علوم حکمی و فلسفی سرآمد روزگار خود شد. سهروردی هوش سرشاری داشت و بسیاری از دانش‌ها را فراگرفت.

کور بینان و متعصبان مذهبی سهروردی را به الحاد متهم کردند و علمای حلب خون او را مباح شمردند و به همین دلیل، ملک ظاهر ناچار زیر فشار پدرش و علمای دین، او را در ۵ رجب ۵۸۷ هجری قمری به زندان افکند، سهروردی در همان زندان از دنیا رفت. وی در هنگام مرگ، ۳۸ سال داشت.

فریدالدین ابوحامد محمد عطار نیشابوری مشهور به شیخ عطّار نیشابوری، او در سال ۵۴۰ هجری در نیشابور زاده شد و در ۶۱۸ هجری به هنگام یورش و کشتار مغول‌ها کشته شد. عطار درباره ی لائسسته و کفر و دین، چنین می‌سراید: « ز کفر و دین و ز نیک و بد و ز علم و عمل // برون گذر که برون زین بسی مقامات است».

جلال‌الدین محمد بلخی معروف به مولانا، مولوی و رومی در ۶۰۴ در بلخ زاده شد و ۶۷۲ هجری قمری در قونیه از جهان رفت. او هم در مثنوی مولوی و هم در دیوان غزلیات شمس تبریزی، سخنان بسیاری در رد خرافات زده است: « ای منجم اگرت شق قمر باور شد // بایدت بر خود و بر شمس و قمر خندیدن (غزلیات)». او گاهی خاموش، خموش و یا خاموش تخلص می‌کرده است.

خواجه شمس‌الدین محمد بن بهاء‌الدین، حافظ شیرازی؛ گویا در سال

۷۱۷ هجری قمری در شیراز زاده شده است. به باور من او در سال ۷۹۲ در شیراز کشته شده است. از او و به خط او چیزی برجای نمانده است و گویا هرآنچه داشته است سوزانده اند و خودش را نیز کشته اند. آنچه که به نام دیوان حافظ در دست ما هست، چامه های پراکنده ای است که حافظ گاهی به دوستدارانش داده بوده و در دست کسانی هنوز برجای مانده بوده است، یکی از دوستدارانش به نام محمد گلندام آن چامه های پراکنده را گردآوری کرده و به شکل دیوان برای ما به یادگار گذاشته است. حافظ با خرافات و سالوس و صوفی و شیخ و فقیه سخت مخالف بوده است: «خیز تا خرقه صوفی به خرابات بریم // شطح و طامات به بازار خرافات بریم». حافظ اندیشمند و فیلسوف بزرگی است که با چهار هزار بیتی که از او برجای مانده است، بر تارک شاعران جهان جای گرفته است. او در غزل هایش بارها با سربلندی خود را رند نامیده است:

عاشق و رند و نظربازم و می گویم فاش

تا بدانی که به چندین هنر آراسته ام

مولانا ابوالقاسم بن ابوطالب میرحسینی فِندِرسکی مشهور به میرفندرسکی؛ او در سال ۹۷۰ هجری قمری در استرآباد زاده شد و در ۱۰۵۰ در اصفهان در گذشت. او اندیشمندی آزاده بود که برای رهایی از تعصبات روزگار خود به هندوستان مهاجرت کرد و سال ها در آنجا به مطالعه و تفحص پرداخت.

با پدید آمدن حکومت مذهبی شیعه ی صفوی نه تنها لائیک ها و پیروان دین ها و مذهب های دیگر در ایران کشته و یا متواری شدند بلکه سنی ها نیز که در ایران اکثریت داشتند به دلائل سیاسی کشته شده و یا دچار ستم و آوارگی شدند. شاه اسماعیل پس از تاجگذاری در تبریز در یک روز چندین هزار سنی را کشت.

در دوران جمهوری اسلامی، شمار کشته شدگان مردمان میهن ما از پیروان هر آیین و مذهب، فراوان است. لائیک ها، کمونیست ها، درویش ها، بهایی ها و یا حتا شیعیانی که بر سر موضع خود بایستند به جوخه ی اعدام سپرده می شوند. در جنگ ایران و عراق و نیز در سوریه صد ها هزار جوان ایرانی تا کنون جان خود را از دست داده اند. قتل های زنجیره ای به شکل مرموزی همچنان ادامه دارد. کشتن و تکه تکه کردن کسانی مانند فروهرها و سعیدی سرجانی در زندان ها ئ در بیرون از زندان ها، کار هر روزه ی حکومت ولایت فقیه است. زندان های

جمهوری اسلامی مملو از میهن دوستانی است که حکومت آخوندهای ضد ایرانی را بر نمی تابند و کشتار و شکنجه ی آنان شبانه روز ادامه دارد. حکومت ولایت فقیه به بهانه دین، دست به هر جنایتی می زند. جان و مال و آزادی مردم میهن ما چهل سال است تاراج می شود. لایسته مجازات مرگ دارد. سردمداران حکومت همه ی مفاخر و افتخارات ملی ما را مصداق کفر زندقه می دانند.

منوچهر تقوی بیات

استکهلم - پنجم مهرماه ۱۳۹۷ خورشیدی برابر با ۲۷ ماه سپتامبر ۲۰۱۸ میلادی